شاهنامه اندیشه ملتی شکست خورده اما زوال نایافته است.کارنامه مبارزات خستگی ناپذیر ملتی، در حفظ هویت ملی و گنجینه نگاهدار زبان زیبای دری است. اگر چه دیگران نیز به نوعی کوشیدند تا آن را نگهبان باشند، اما فردوسی عاشق ترین پاسدار فرهنگ این مرز و بوم و پاکبازترین حافظ واژه‏های اصیل و درست زبان فارسی است.با این اندیشه نگرشی داریم به گزینش واژه زیبای سپند در شعر فردوسی.

در فارسی نو، واژه سپند به صورت بسیط و مرکب و به اشکال مختلف نظیر سپند، اسپند، اسفند، سفند، سپند آسا اسفندیار ضبط شده است.از نظر علم ریشه شناسی، ریشه این واژه به زبان اوستایی می‏رسد.در اوستا صفت‏ spanta به معنی مقدس، سود، فایده و درمان بخش برابر sanctus لاتین قرار گرفته است.معادل این واژه را savant سنسکریت دانسته‏اند. 1 صفت مؤنث‏ spanta از ریشه‏ sav به معنی سود و نفع گرفته شده است.صفت عالی و تقضیلی سپنت‏ spanta واژه‏ spanista سپنیشت به معنی مقدس‏تر و مقدس‏ترین، در متنهای زند به پنجمین آتش مقدسی تعبیر شده است که در گرزمان(عرش)نزد اهورا مزد است.این واژه به اشکال مختلف در متون اوستایی و پهلوی ضبظ شده است:

spanta,spenta,spanto,spanta,spanah,spanyah.

خاور شناسانی چون بارتلمه‏ bartholomae ، اشپیگل‏ spiegel و گلدنر geldner آن را heilig به معنی مقدس ترجمه کرده‏اند، جکسن‏ jakson آن را سود آور، شفا بخش، افزون کننده و فایده بخش معنی کرده است.گایگر b.geiger کوشش کرده است تا معنی جدیدی را از پشوند pan یعنی ستایش به دست آورد.یونکر junker این واژه را باژ spaeta به معنی سفید مرتبط کرده و سفید درخشان را صفتی برای مکان اهورامزدا فرض کرده است و لومل‏ lommel آن را به هوش و خرد ترجمه کرده است.

بارتلمه‏ bartholomae معتقد است ریشه‏ spanta به‏ saventas در زبان لیتوانی lithvanian می‏رسد.واژه‏ spanta بهر صورت که معنی شود، در معنی خود دارای قدرتی مافوق طبیعی است.واژه متضاد آن در اوستا anro به معنی ویرانگر آمده است، در حالی که‏ spanta به صورت فعالی سودمند، مفید و بنیانگذار است.واژه سپند، گاه در جزء اول کلمه همچون مزید مقدم آمده است:

1)سپنتامینو spanta.mainyu به معنی عقل مقدس و خرد پاک.

2)سپنتا آرمئیتی(سپندارمذ) spanta.armati به معنی فروتنی پاک یا تواضع مقدس.

3)سپند دات(اسفندیار پسر گشتاسب و سپند کوه) spanta.data به معنی داده خرد پاک.

4)اسپندارمذ spandarmad (پهلوی)که اوستایی آن سپنتا آرمئیتی‏ spanta.armati است و در فارسی نو، سپندارمذ گفته می‏شود، به معنی پنجمین امشا سپند به کار رفته است.او نماینده بردباری، فروتنی و شکیبایی است و رابطی بین اهورامزدا و آفریدگان است.در این جهان، نگهبانی زمین و آفریدگان اهورامزدا به او سپرده شده.او دختر اهورامزدا و پاک و نیکوکار و بخشنده است و در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع است.

5)اسپنتو خرتو spanto.xratav مذکر و اسم و خاص به معنی دارنده خرد مقدس و یکی از پارسایان دین مزدیسنا بوده است.

6)اسپنتو فرسن‏ spanto.frasan به معنی سئوالی مقدس مطرح کردن و بحث و مذاکره‏ای مقدس است.

7)اسپنتو تمه‏ spanto.tama صفت عالی است به معنی مقدس‏ترین.

واژه سپند، گاه در جزء آخر کلمه همچون مزید مؤخر قرار گرفته است:

1)امشا سپند amesha.spanta به معنی بی مرگ مقدس

2)ماتهر سپنت‏ mathra.spanta به معنی سخن مینوی پاک و گفتار ایزدی مقدس.

واژه مهر اسپند mahra.spand در فارسی میانه بازمانده این ترکیب اوستایی است که در جزء دوم نام آذر پادمهر اسپندان که موبدی از موبدان ایران زمین بوده، دیده می‏شود.

3)گوسپند gaospanta (اوستایی)و gaospand (فارسی میانه)به معنی جانوران سودمند استفاده شده است.

واژه‏ spanta در متون پهلوی با اندک تغییراتی آمده است.مفسران زبان پهلوی این واژه را به‏ abzonik تعبیر کرده‏اند و اشکال‏ abzon و afsun را که با خرد و آگاهی و دانش همراه است از همان ریشه دانسته‏اند.در پهلوی به صورت بسیط و مرکب به این صورت ضبط شده است.

1- spandiyad به معنی کوه سپند، همان کوهی که کنار دریاچه ریوند در اوستا به این شکل‏ spanto.data آمده است.

2- spandan به معنی گیاه اسفند

3- spandarmad به معنی افندارمذ.امشاسپند حامی زمین و ماه آخر سال و روز پنجم هر ماه.

4- spandiyadan یک بخش از 5 بخش گاهان است و نام سومین روز از پنجه اندر گاه

به استنادیشت نوزدهم، زامیادیشت و بندهش فصل دوازده فقره دو و بیست و سه، سپند همان کوهی است که به شکل سپنتو دات ضبط شده و در شمال شرقی ایران، در ناحیه کوه راونت‏ raevant در منطقه نیشابور کنونی قرار داشته و دژی بر بالای این کوه استوار بوده است.

**سپند در فرهنگنامه‏ها.**

به رغم معانی روشن، واژه سپند ضبطهای مختلفی دارد.سپند، اسپند، اسفند، سفند.در اکثر لغت نامه‏ها به معنی دانه گیاه به کار رفته است.به معنی کوه سپند و قصبه‏ای در نیشابور (ناظم الاطباء)نیز به آن اشاره شده است.گاه آن را مخفف سه پند دانسته‏اند(برهان قاطع).در معنای نخست با نام علمی‏ paganum harmale از تیره سدابیان zygophyllaceae گیاهی است خودرو و چند ساله که پراکندگی آن در تمام نقاط ایران است و بیشتر در زمینهای بایر استپی می‏روید.برگهای این گیاه دارای بریدگی زیاد و گلهایش سفید رنگ دارای پنج کاسبرگ و پنج گلبرگ است، در میوه کپسول مانند آن دانه‏های سیاه رنگی وجود دارد، همین میوه است که مصرف دارویی دارد و به طور سنتی در ایراه، افغانستان و هندوستان آن را به جهت چشم زخم و دور کردن جن و پری بر آتش می‏ریزند و در مراسمی چون نوروز فضا را از بوی خوش آن پر می‏کنند.سپند مخفف اسپند(اسفند)در لاتین‏ ruta ، در فرانسه‏ rue ، در آلمانی‏ raute و در انگلیسی wild rue و در عربی حرمل عامی گفته می‏شود.سپند به معنی دانه گیاه در گویشهای زبان فارسی امروزین به صورت اسبند esband (آشتیانی)، دینشک‏ dinesk (بختیاری)، سپنتان spentan (بلوچی)، وشش‏ nases (دزفولی)، دودنی‏ dodni (زابلی، دین‏اشت‏ denest (سرخی)، دون‏اشت‏ donest (فیروز آبادی)، دشتی‏ dasta (کرمانی)، اسفن‏ esfan (ملایری)و سون‏ sven (یزدی)به کار می‏رود.

**موقعیت جغرافیایی کوه سپند**

چنانکه پیشتر گفتیم، سپند نام کوهی است و اوستا نخستین نوشته‏ای است که در آن به کوه سپند اشاره شده است.دریشت نوزدهم، زامیادیشت به صورت سپنتو دات‏ spanto.data به معنی آفریده خرد مقدس به یکی از کوههای ایران زمین اطلاق شده است که در شرق ایران قرار دارد.فولرس‏ wullers و دارمستتر darmesteter ، معتقدند دژ سپند در شاهنامه همان کوه اوستایی سپن‏ت دات است و در بندهش که متنی است به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)به صورت اسپندیاد spandiyad به معنی کوهی در حوالی کوه ریوند (رایومند)در نیشابور(ابرشهر)آمده است.در سرزمین کنونی ایران که‏5/4سطح آن را کوه فراگرفته محتملا کوه، قله یا ارتفاعی به این نام و جود ندارد، گویی سپند متعلقبه دنیای دیگر و زمانی دیگر است.به استنا اوستا و متون پارسی، درگاه باستان کوهی به این نام در شرق ایران وجود داشته است.پس چگونه در مآخذ متأخر از سپند کوه یاد نشده؟

1)آیا تقدیم و تأخیر در اجزاء این نام ساده، به خاطر وزن شعر، باعث نغییر این نام به نام دیگر شده است؟مانند سپند و پسند

(پسند کوه با ارتفاع 4350 متر در خط الرأس اصلی سلسله جبال البرز از شمال به قلل خرسان و از جنوب به گردونه کوه متصل است و در واقع حد جنوبی گروه تخت سلیمان است).

2)آیا حروف به سبب اختلاف در املاء تبدیل شده‏اند، زیرا در شیوه کهن ب و پ هر دو با یک نقطه نوشته می‏شد، و کاف و گاف نیز مشخص نمی‏شد پس بعید نیست که سپند، سبند بوده است.

3)آیا تفاوت این نام به علت تغییرات ترجمه‏ای از اوستایی و پهلوی به فارسی و عربی بوده است؟در فرهنگ کوههایی با نام مشابه سفیدار در فیروز آباد، شیراز و جهرخ و کوه اسپیدان در زابل وجود دارد.بنداری در ترجمه شاهنامه به عربی کوه سپندرا کوه سفید در فارس معنی کرده است.

4)آیا تغییرات مرزهای جغرافیایی ایران باعث فراموشی کوه سپند شده است؟ چنانکه می‏دانیم زمانی فلات پهناور ایران از شرق به کوههای غربی پامیر و حوزه آمویه دریا(جیحون) jaxartes محدود می‏شد؛و به رغم اینکه زرتشت 6 یا 10 قرن پیش از میلاد از شرق ایران بر خاست، اطلاعات اندکی درباره شرق ایران در دوره‏های پیش از هخامنشیان در دست است.قابل تأمل ا ست که در طول تاریخ مرزهای شرقی ایران بیشتر از مرزهای دیگر دچار تغییراتی شده است.

5)آیا شهر سوخته ویرانه دژ سپند است؟در 60 کیلومتری شهر زابل آثاری است از شهری سوخته که بر طبق تحقیق باستان شناسان متعلق به هزاره دوم و سوم بیش از میلاد است.فردوسی در تسخیر دژ سپند به دست رستم صراحتا اشاره می‏کند.

2109

به کوه سپند آتش اند فکند

که دودش بر آمد به چرخ بلند

شاهنامه(دبیر سیاقی)ج 1، ص 212.

در داستان فرود نیز جریره قلعه سپید را در راه کلات به طرز حزن انگیزی به آتش می‏کشد.بدین ترتیب آیا می‏توان کوه سپند را از محدوده جغرافیای تاریخی به قلمرو حماسه کشاند؟یا آن چنان که طبیعت هر حماسه ملی، تلفیقی است از تاریخ حقیقی و داستانهای افسانه‏ای، سپند حماسه را به واقعیت کشاند؟

**سپند در شعر فارسی**

این واژه که با خودبار چندین معنی را به دوش می‏کشد، با گذشت زمان بر ابرهای اوستایی و پهلوی را از دست داده است، و در فارسی نو، به معنی گیاه به کار می‏رود.در ادبیات کلاسیک نیز تنها فردوسی و اسدی به کوه سپند و به گونه‏ای سمبلیک به مقدس بودن آن اشاره کرده‏اند، در شعر این هنر ملی ایران زمین، رقص سپند، سپند آسایی و راز و رمز این دود سحر آمیز بارها به کار رفته است.به طور نمونه حنظله بادغیسی(مت 220 ق)نخستین شاعری است که این واژه را در شعر خود به معنی دفع چشم زخم به کار برده است.

یارم سپند اگر چه بر آتش همی‏فکند

از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

او را سپند و آتش ناید همی به کار

با روی همچو آتش و با خال چون سپند

فردوسی(مت 416 ق)واژه سپند را هفت بار در شاهنامه به معنی کوه، و یک بار به معنی دانه گیاه اسفند به کار برده است.

1944

بخون نریمان میان را ببند

برو تازیان تا به کوه سپند

2018

تن خود به کوه سپند افکنی

بن و بیخ آن بدر گان برکنی

2031

لب از چاره خویش در خند خند

چنین تازیان تا به کوه سپند

2084

به فرمان رسیدم به کوه سپند

چه کوهی بسان سپهر بلند

2109

به کوه سپند آتش اندر فکند

که دودش بر آمد به چرخ بلند

شاهنامه(دبیر سیاقی)جلد اول، پادشاهی منوچهر، از ص 207 تا 212.

در پادشاهی گرشاسب نیز نام این کوه ذکر شده است.

55

ز کوه سپند و ز پیل ژیان

گمانم که آگاه بد پهلوان

61

ز کوه سپند و زپیل سپند

سرودی و دادی دلم را نوید

شاهنامه(دبیر سیاقی)جلد اول، ص 253.

فردوسی نیز اثر شفا بخش این گیاه را می‏داند.

144

چنان گشت ابرش که در شب سپند

همی‏سوختندش ز بهر گزند

شاهنامه(دبیر سیاقی)جلد اول، ص 257.

ارزش و بهای سپند از دیدگاه فرخی(مت 429 ق)چنین است.

ای سپندی منشین خیز و سپند آر سپند

تا ترا سازم از این چشم گرامی مجمر

پس از فردوسی نخستین شاعری که به کوه سپند اشاره کرده است اسدی طوسی(مت 465 ق)است.

یکی شهر بد پشت اسپند کوه

بسی رهزنان گشته آنجا گروه

همان رعد غماز سردارشان

که بودی ز گرشاسب ز نهارشان

اسدی نیز به ویران شدن شهر سپند اشاره می‏کند.

همانگونه که در شد به شهر سپند

همه بیخ و بنیاد ایشان بکند

در آثار نیشابوری(مت 540 ق)سپند به معانی مختلف به کار گرفته شده، به صورت ترکیب سپند بر سوختن به معنی دفع چشم بد کردن.سپند بر فکندن یعنی سپند بر آتش ریختن، سپند چشم بد به معنی بازدارنده چشم بد و سپند سوختن کنایه از دفع جن زدگی به کار رفته است.

آخر سپند باید بهر چنان جمالی

دردا که هیچکس را این کار بر نیاید

(سپند بر سوختن)

خواه گو بنمای روی و خواه نه

ما سپند روی او بر سوختیم

دیوان عطار(تفضلی)، ص 489.

(سپند بر افکندن)

بیوه هر روزی بر افکندی سپند

در تعجب ماندی شاه بلند

مصیبت نامه(نورانی وصال)ص 231.

(در دفع چشم زخم)

چو هر دم نیکوی ای رخ نمودت

سپند چشم بد بس، قل اعوذت

سوزنی سمرقندی(مت 562 ق)نیز به دانه گیاه و سوختن آن اشاره کرده است.

هر که در دل چون سپندان دانه کین تو داشت

ز آن سپندان دانه خود دید بر آتش سپند

در دوره انوری(مت 585 ق)نیز منت سپند سوختن وجود داشته است.

به زمستان گر آتشی یابم

هفت عضوم برو سپند کنند

از که کرد آتش حوادث دور

در سرای سپنج دود سپند

خاقانی(مت 595)نخستین شاعری است که به رقص سپند اشاره می‏کند.سوختن این دانه کوچه توام با انقجارهای کوچکی است که در ادب منظوم ما به رقص سپند تشبیه شده است.

همچو سپند پیش تو سوزم و رقص می‏کنم

خود به فدا چنین شود مرد برای چون تویی

شاعر دیگری که سپند را دارویی جهت رفع چشم زخم تجویز کدره است، ابن یمین (مت 769 ق)است.

گر پرسدت کسی که بر آتش چه افکنند

از بهر چشم زخم بهر جا بگو، سپند

دیوان ابن یمین، ص 396

نظامی(مت 614 ق)آن را در دفع جن زدگی مؤثر می‏داند.

چنان در میرمید از دوست و دشمن

که جادو از سپند و دیو از آهن

گنجینه گنجوی، ص 84

سعدی(مت 694 ق)سپند را به گونه دیگر به کار گرفته است.

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند درد دل مستمند

در دیوان حافظ(مت 792پنج بار واژه سپند به همان معنای معمول به کار رفته است.

هر آنکه روی چو ماهت به چشم بد بیند

بر آتش توبه جز جان او سپند مباد

بی بی دولت(قرن هشتم ق)شاعر کوری که با یک بیت عصیان خود را علیه تیمور لنگ نشان اد، سپند را چنین به کار گرفت.

آتش در شهر سمرقند باد

این تمر لنگ چو اسپند باد

زنان سخنور، دفتر سوم، ص 146.

شاعران سبک هندی از آن به گونه دیگرسود برده‏اند.

قیامت است در آن انجمن که عارض او

ز می‏فروزد و ریزد ستاره و ار سپند

(صائب)

بیقراری و رقص او نیز تشبیهی زیبا در سبک هندی است.

خبر از خود ندارم چون سپند از بیقراریها

نمی‏دانم کجا خیزم، نمی‏دانم کجا افتم

(صائب)

به هر ترتیب این واژه زیبا که ریشه در زبانهای هند و ایرانی دارد، در اوستا، در

پهلوی، در ادبیات کلاسیک و در فارسی نوبه شکل‏های گوناگون رنگ زمانه خود را گرفته است.پیری است با کوله‏باری از خاطره‏ها.

**سپند در شاهنامه**

هنر فردوسی ساختن و پرداختن اسطوره‏های رنگ و روباخته و هدف او در این داستان پردازیهای هنری نجسم فرهنگ ملی، حفظ وحدت و هویت ملی ایرانیان بود. ارزش شاهنامه، نه تنها از نظر زنده کردن زبان فارسی و به نظم کشیدن تاریخ ملی و باز آفرینی اساطیر کهن این مرز و بوم است، بلکه در شیوه داستان پردازی است.او با شناخت ارزشهای واقعی، محتوا و هدف و با در نظر گرفتن ضرورت تاریخ ملی به آن، طرح ذهنی داستان رستم قهرمان افسانه‏ای تاریخ ملی را عینییت بخشید.برای جان بخشیدن به این موضوع در طرح داستان، مقدمه، اوج و نتیجه گیری را پیش بینی کرد و بر این اساس داستان شنیدنی رستم را آفرید.رستم که نیاکانش همه سپهدار، پهلوان و پشت و پناه شاهان و بزرگان ایران بودند، به شیوه غیر عادی به دنیا آمد.به راستی می‏توان بدون مقدمه رستم را جهان پهلوان کرد؟یا باید دوره جنینی، تولد، نوزادی، کودکی و جوانی او با افراد عادی تفاوت کند؟بر این مبنا رودابه، مادر رستم در دوران بارداری از دیده خون می‏بارید و رخی چون زعفران داشت و شکمش به سختی سنگ و آهن بود. تولد رستم در اساطیر ایران منحصر به فرد بود و نوزاد پیلتن با راهنمایی سیمرغ و با شکافتن پهلوی مادر بیرون آمد.نوزاد یک روزه چثه کودک یکساله داشت و ده دایه او را شیر می‏دادند؛و چون از شیر بازش گرفتند به اندازه پنج مرد غذا می‏خورد.در هشت سالگی قامتی چون سرو داشت.در صد نژاد همانند او نیود.در آغاز نوجوانی، پیل سپید از بند گریخته را با گرز سیصد منی سام کشت.زال که از کشتن پیل سپید طغیان‏گر شگفت زده شده بود به رستم گفت:

1992

بدین کودکی نیست همتای تو

به فرّو به مردی و بالای تو

993

کنون پیشتر ز آنکه آواز تو

بر آید و زان بگسلد ساز تو

1994

به خون نریمان میان را ببند

برو تازیان تا به کوه سپند

شاهنامه(دبیر سیاقی)جلد اول، ص 207

رستم در لباس بازرگانی نمک فروش به دژ سپند راه می‏یابد و شبانگاه با گرز و کمند و تیغ ساکنان دژ را می‏کشد و دژ سپند را به آتش می‏کشد.

2109

بکوه سپند آتش اندر فکند

که دودش بر آمد به چرخ بلند

نخستین دلاوری رستم کاری است کارستان.واژه رستم که از دو جزء رس به معنی نمو و بالش و تهم به معنی زورمند و دلیر ساخته شده، در شاهنامه فردوسی نام آن شخصیتی است که ذاتا یک انسان برتر حماسه و اسطوره است، و چنان ساخته و پرداخته می‏شود، تا پهلوانی‏ترین و بهترین اعمال را انجام دهد.فردوسی در معرفی رستم از هر فرصتی استفاده کرده است که از زمان تولد صفات و خصوصیاتی را به او نسبت دهد و از او جهان پهلوانی سترگی بسازد.حتی زمانی که رستم با نقشه‏ای پنهانی-و نه به کردار پهلوانان حماسه-دشمن را در کوه سپند غافلگیر می‏کند، اگر چه از رسم و آیین پهلوانی به دور است، این عمل را به حیله و مکر و ناجوانمردی تعبیر نمی‏کند، و پیروی از روش و شگرد عیاری را برای پیروزی قهرمانش لازم می‏داند.جهان پهلوان ستبر پیکر حماسه ملی ساخته و پرداخته تخیلات و آرزوهای فردوسی است با پیروزیهای درخشانش، با بدبختیهای بی همتایش، با خشمها، با هوشمندیها و زرنگیها و با پنهان کاریهایش او انسانی متعارف است که در قالبی حماسی 600 سال عمر می‏کند، گرزش سیصد من، کمندش شصت خم و تیرش به درازای نیزه‏ای است.در آغاز جوانی پیل می‏کشد و دژی را می‏گشاید که نریمان و سام به آن دست نیافتند.به عبارت دیگر رستم که مظهر جوانمردی و پاکی است با حمله به کوه مقدسی که جایگاه گروهی از بد کاران است به گونه‏ای نمادین در مبارزه علیه بدی پیروز می‏شود و با نخستین دلاوری زیر بنای شخصیت اسطوره‏ای او به عنوان جاودانه ملی ساخته می‏شود.از افسانه رستم و پهلوانی‏های او در اوستا ذکری به میان نیامده، پس ریشه این داستا را باید در روایتهای ملی و محلی مردم سیستان و زرنگ‏ zarang (زرنج)یافت.روایاتی که ریشه در اسطوره‏های کهن قومی دارد، در سیر تکوینی خود اگر چه با افسانه در آمیخته و گاه به واقعیت نزدیک‏تر شده، اما رنگ دیگر گرفته و در این تغییر و تحول صورت حماسه به خود گرفته است.حماسه رستم در دوره ساسانیان ناشناخته نبوده اما به صورت کنونی ساخته و پرداخته فردوسی است.اگر به پیروی از برتلس شاهنامه را به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کنیم و معتقد باشیم که دو بخش نخست ریشه در اساطیر قومی، ملی و دینی دارد.افسانه دلیریهای رستم و زمان و مکان آن را نمی‏توان بر مبنای واقعیتهای تاریخی نهاد.ظاهرا این داستان به سنتهای قوم سکایی ساکن در شرق ایران تعلق دارد.یکی از ویژگیهای حماسه این است که حادثه در بی زمان و بی مکانی خاصی صورت پذیرد، و همین ابهام زمانی است که دوره رویداد را نامشخص می‏کند.رستم 600 سال عمر می‏کند، این موضوع با واقعیت تناقص دارد، حادثه در بی زمانی خاصی روی می‏دهد و چون از محل جنگ جز نام و توصیفی از آن، موردی مشخص نیست و با واقعیت نیز تطبیق نمی‏کند، بنابراین تسخیر دژسپند به دست رستم در بی زمانی و بی مکانی خاصی روی می‏دهد که اندکی از آن با واقعیت قرین است و این نیز از خصوصیات دوران اساطیری و پهلوانی حماسه ملی ماست.داستان رفتن رستم به کوه سپند، اگر چه داستانی منتزع و منفرد است، اما از گفتار«اندر زادن رستم»تا«نامه زال به سام»از وحدت موضوعی بر خوردار است و اگر چه هر موضوعی جداگانه آمده است اما در اصل، تمام اجزای آن به هم مربوط است، و اگر بخش یا بیتهایی از آن برداشته شود به کلیت و جامعیت داستان که در اصل سر آغاز پهلوانی رستم است، لطمه وارد خواهد شد.این حادثه فرعی که از ویژگی یک داستان حماسی برخوردار است، بخشی از داستان رستم است که در حین آن شخصیت رستم شکل می‏گیرد تا به صورت جهان پهلوان آینده در آید.با نگرشی به نسخه‏های خطی و چاپی شاهنامه، داستان«کشتن رستم پیل سپید را»و «رفتن رستم به کوه سپند»در برخی از نسخ حذف شده، برخی در متن داستان و برخی در حاشیه ذکر شده است.

1-در نسخه بریتیش میوزیم(بم)675 ق، نسخه اول قاهره(قا)741 قع، نسخه دوم قاهره(قب)726 ق، نسخه لنینگراد(لن)733 ق، نسخه دوم بریتانیا 841 ق، ژول مول، بروخیم، دبیر سیاقی و چاپ دوم مسکو، داستان کشتن پیل سپید و رفتن به کوه سپند و فیروزی نامه نوشتن زال به رستم به تفاوت بین 159 تا 169 بیت آمده است.

2-در نسخه طوپقاپو سرای استانبول(ط)731 ق، نسخه حاشیه ظفرنامه(خط) 807 ق، نسخه کاما(نیمه قرن هشتم)، نسخه انستیتوی خاور شناسی فرهنگ علوم شوروی 849 ق و نسخه فلورانس؟614 ق این داستان حذف شده و تقریبا با 180 بیت افتادگی پس از دیدار سام و رستم بلافاصله اندرز کردن منوچهر به نوذر آمده است.

3-در الشاهنامة، ترجمه عربی شاهنامه، توسط قوام الدین فتح بن علی اصفهانی بنداری(620 ق)، این داستان در پانوشت ذکر شده و در نسخه چاپ اول مسکو در بخش الحاقات شاهنامه آمده است.داستان تسخیر دژ سپند به دست رستم بی تردید الحاقی نیست ویرا اگر به روش داستانسرایی فردوسی آشنا باشیم، افتادگی بخشی از داستان را در می‏یابیم.بی گمان پس از زاده شدن رستم و به یک باره او رو در روی افراسیاب قرار نمی‏گیرد.بل طبیعی است که طی سلسله حوادثی شخصیت قهرمان داستان شکل گیرد و به دلاوری بی مانند بدل شود، بنابراین نباید به دلایلی، نظیر حذف این موضوع در اصح یا اقدم نسخ، بیشتعر از شیوه داستانپردازی اهمیت داده شود.زیرا حذف آن مسیر طبیعی داستان را به مخاطره می‏اندازد، و داستان را از سیر متعارف خود منحرف می‏کند.جای اصلی داستان رفتن رستم به کوه سپند پس از زادن او و پیش از اندرز کردن منوچهر به نوذر می‏باشد و حذف نخستین پهلوانی و شجاعت رستم در آغاز نوجوانی منطقی نیست با دلایلی از این دست.

1)تسخیر دژ سپند به دست رستم موضوعی انتزاعی و دور از داستان نیست و در تدوام موضوعی داستان رستم کاملا پیوستگی و ارتباط موضوعی دارد.

2)در نسخه‏های معتبر این داستان در جای خود آمده است.

3)داستان تسخیر دژ سپند ارتباط تنگاتنگی با شکل گیری شخصیت رستم، قهرمان اسطوره‏ای شاهنامه دارد و دنباله مسیر طبیعی داستانی است که جوانی در دوره نوجوانی باید به انجام آن نایل آید، تا جهان پهلوان دوران گردد.

4)در تعداد، توالی و ترتیب منطقی ابیات هماهنگی و جود دارد.

5)در نسخه‏هایی که این موضوع نیامده وحدت موضوعی از بین رفته و خلایی در مسیر اصلی داستان به وجود آمده است.

6)این داستان در نسخه‏های خطی و چاپی بدون جابجایی ابیات آمده است.

بنابراین فردوسی با تلقی صحیح خود از واژه پر بار سپند، آن را در عالی ترین فرم زبان یعنی شعر تشخیص بخشید.

**پی نوشت‏ها و مآخذ**

(1)-در زبانهای هند و ایرانی‏ svanta و در زبانهای هند و اروپایی‏ kvento در opera minora vol.1,p.092 و همچنین در یشتها، ج 1، ص 70.

(2)-منظور اساسی فردوسی، ا.ا.برتلس تهران.1322، ص 157

-بهار، مهرداد پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، توس، 1362، ص 50.

-بهار، مهرداد واژه نامه بندهش.تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1345، ص 190.

-پور داود، ابراهیم آناهیتا(پنجاه گفتار پور داود)به کوش مرتضی گرجی، تهران، امیر کبیر، 1343، ص 147.

-پور داود، ابراهیم فرهنگ ایران باستان.تهران، انتشارات انجمن ایرانشناسی، 1326 ش،

بخش نخست، ص 78.

-پور داود، ابراهیم یشت‏ها.بمبئی، انتشارات انجمن زرتشتیان، 1928، ج 1 ص 79 و 93 و ج 2 ص 329.

-پور داود، ابراهیم یسنا.بمبئی.انتشارات انجمن زرتشتیان، 1938، ج 1 ص 207

-دهخدا، علی اکبر لغت نامه.زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، سازمان لغت نامه‏ها 1325 ش تا 1358 ذیل سپند

-رضی، هاشم فرهنگ نامهای اوستایی.تهران، انتشارات فروهر، 1346، ج 1 ص 232 و 239 و ج 2 ص 733

-فردوسی، ابوالقاسم شاهنامه فردوسی(متن انتقادی)تحت نظری.ا.برتلس.مسکو، 1966 م، جلد اول، صفحه 267.

شاهنامه فردوسی(متن انتقادی و علمی)به کوشش رستم علی یف و محمد نوری عثمانوف.تهران، علمی، 1335، جلد اول، صفحه 205.

از شاهنامه‏های چاپی(ژول مول، بروخیم و...)و عکس نسخه‏های خطی استفاده شده است.

-معرفت، احمد کوهها و غارهای ایران.تهران، معرفت، 1352، ص 321

-میعن، محمّد مزدیستا و ادب فارسی.تهران، دانشگاه تهران، 1355، ص 237.

-مفخم پایان، لطف الله فرهنگ کوههای ایران.تهران، انتشارات سامان جغرافیایی، 1352 ش.

-مقدم، م داستان جم(متن اوستا و زند)فرگرد دوم ویدیو دات شماره 6، ایران کوده. تهران، انجمن ایرانویچ.1341، ص 51 و 68.

-میر فخرایی، مهشید آفرینش در ادیان.تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی 1366، ص 21.

-یغمایی، اقبال بلوچستان و سیستان.تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، آبان 55، ص 182.

شاهنامه شناسی(1)تهران، بنیاد شاهنامه فردوسی، 1357.سخنرانیهای نخستین، دومین و سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی.تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، 1350-1353

مجموعه سخنرانیهای اولین و دومین هفته فردوسی.به کوشش حمید زرین کوب-مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، 1353.

-BAILEY,HAROLD,OPERA MINORA-Edited by M.NAVABI,Shiraz, Ferozangah.publ.,1891,vol.1,p.251

-BARTHOLOMAE,CHRISTIAN,ALTIRANISCHES WORTERBUCH, Berlin,walter De Gruyter

Co.,1691.p.9161

-WOLFF,Fritz,GLOSSAR ZU FIRDOSIS.Berlin,George OLMS, Hilsdesheim,5691.

پایان مقاله